

شمعون در صفین^۱

ما وصی حضرت عیسی علیه السلام را ندیده بودیم و گمان هم نداشتیم بینیم، زیرا بین ما و او بیش از پانصد سال فاصله بود. اکنون خاطره‌ای برایتان می‌گویم که ظاهر شدن حضرت شمعون وصی حضرت مسیح علیه السلام در جنگ صفین را بیان می‌کند.

آن روز در مسیر رفتن به جنگ صفین بودیم. هنگام مغرب از کنار نخلستانی عبور می‌کردیم و برای نماز متوقف شدیم. امیرالمؤمنین علیه السلام مقداری از لشکر فاصله گرفتند و مشغول وضو شدند و سپس اذان گفتند.

پس از اذان همه دیدیم مردی با موها و محاسن سفید و سیمایی نورانی از نخلستان خارج شد و به طرف امیرالمؤمنین آمد. نزدیک‌تر که شد با احترام عرض کرد:

سلام بر تو و رحمت و برکات خدا بر تو باد. مرحبا به وصی آخرین پیامبران و رئیس پیشانی سفیدان و محل اعتماد و صاحب درجه ی صدیقین و آقای اوصیا.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در پاسخ فرمودند: سلام بر تو، حالت چگونه است؟ عرض کرد: حالم خوب است. هیچ کس را همچون شما نمی‌بینم که در راه خدا بلایی عظیم چشیده باشد و بهترین ثواب را برده باشد و بالاترین مکان را از آن خویش کرده باشد.

ای برادرم علی، صبر کن بر شرایطی که در آن قرار گرفته‌ای تا هنگامی که خدا را ملاقات کنی. می‌دانی که اصحاب ما از دست بنی‌اسرائیل چه کشیده‌اند که با اَرّه آنها را بردند و به دار کشیدند. اگر آن صورت‌های خاک‌آلود و سیاه چرده می‌دانستند که در جنگ با تو، خداوند چه چیزی از عذاب و ضربه ی سهمناک برایشان آماده کرده، از کار خویش کوتاه می‌آمدند.

همچنین اگر این صورت‌های سفیدرو می‌دانستند که خداوند چه چیزی از ثواب در پیروی از تو قرار داده، آرزو می‌کردند که با قیچی تکه تکه شوند. پس سلام و رحمت خدا بر تو باد.

با حیرت به صحنه ی مقابلمان می‌نگریستیم و بهت زده شده بودیم. این چه کسی می‌توانست باشد که این گونه سخن می‌گفت و ظاهری عجیب داشت؟! عجیب‌تر آن که پس از سخنانش بدون آن که به نخلستان باز گردد جلوی دیدگاه ما ناپدید شد!

با رفتن او، عمار بن یاسر و ابن عباس و مالک اشتر و هاشم مرقال و ابو ایوب انصاری و قیس بن سعد و عمرو بن حمق خزاعی و ابوالهیثم بن تیّهان و عباده بن صامت برخاستند و از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آن شخص و گفته‌هایش سوال کردند.

حضرت فرمودند: او شمعون بن حمون، وصی عیسی بن مریم علیهما السلام بود.

در چنان موقعیتی که وصی پیامبر خاتم برای جنگ با معاویه می‌رفت، چنین اتمام حجتی کار را تمام کرد!

عمار و ابو ایوب انصاری که از سخنان شمعون بر خود لرزیده بودند، عرض کردند:

پدر و مادرمان فدایت باد. به خدا قسم، تو را به خاطر برادرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاری

خواهیم کرد، و مهاجرین و انصار از تو رویگردان نخواهند شد مگر آنان که شقی و مغرور باشند.